



آثار باستانی و ارزش های تاریخی

عمو نوروز

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۲۵ اسفند ۱۳۹۳ ۳۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

عمو نوروز عمو نوروز عمو نوروز یکی از نمادهای نوروز است که در شب عید نوروز برای بچه‌ها هدیه می‌آورد و به همراه حاجی فیروز سفر می‌کند. داستان عمو نوروز، داستانی عاشقانه است عمو نوروز منتظر زنی است. آنها می‌خواهند با هم ازدواج کنند. براساس یک باور قدیمی، نامزد عمو نوروز از یک ماه به نوروز مانده، به دارکوب‌ها و چرخ‌ریسک‌ها می‌گوید که از برگ نورس درختان و گل‌های نوشکفته، قبا‌ی زیبایی برای عمو نوروز که در سفر دوازده‌ماهه است ببافند. در سیستان به جای عمو نوروز مردم به بی‌بی نوروز اعتقاد دارند. نمونه داستان



عمو نوروز

عمو نوروز

عمو نوروز یکی از نمادهای نوروز است که در شب عید نوروز برای بچه ها هدیه می آورد و به همراه حاجی فیروز سفر می کند. داستان عمو نوروز، داستانی عاشقانه است عمو نوروز منتظر زنی است. آنها می خواهند با هم ازدواج کنند. براساس یک باور قدیمی، نامزد عمو نوروز از یک ماه به نوروز مانده، به دارکوب ها و چرخ ریسکها می گوید که از برگ نرس درختان و گل های نوشکفته، قبا ی زیبایی برای عمو نوروز که در سفر دوازده ماهه است ببافند. در سیستان به جای عمو نوروز مردم به بی بی نوروز اعتقاد دارند.

نمونه داستان عمو نوروز و ننه سرما

روایت یک:

یکی بود، یکی نبود. پیر مردی بود به نام عمو نوروز که هر سال روز اول بهار با کلاه نمدی، زلف و ریش حنا بسته، کمرچین قدک آبی، شال خلیل خانی، شلوار قصب و گیوه تخت نازک از کوه راه می افتاد و عصا به دست می آمد به سمت دروازه شهر.

بیرون از دروازه شهر پیرزنی زندگی می کرد که دلباخته عمو نوروز بود و روز اول هر بهار، صبح زود پا می شد، جایش را جمع می کرد و بعد از خانه تکانی و آب و جاروی حیاط، خودش را حسابی تر و تمیز می کرد. به سر و دست و پایش حنای مفصلی می گذاشت و هفت قلم، از خط و خال گرفته تا سرمه و سرخاب و زرک آرایش می کرد. یل ترمه و تنبان

قرمز و شلیته پرچین می‌پوشید و مشک و عنبر به سر و صورت و گیسش می‌زد و فرشش را می‌آورد می‌انداخت رو ایوان، جلو حوضچه فواره دار رو به روی باغچه اش که پر بود از همه جور درخت میوه پر شکوفه و گل رنگارنگ بهاری و در یک سینی قشنگ و پاکیزه سیر، سرکه، سماق، سنجد، سیب، سبزی، و سمنو می‌چید و در یک سینی دیگر هفت جور میوه خشک و نقل و نبات می‌ریخت. بعد منقل را آتش می‌کرد و می‌رفت قلیان می‌آورد می‌گذاشت دم دستش. اما، سر قلیان آتش نمی‌گذاشت و همانجا چشم به راه عمو نوروز می‌نشست...

روایت دو:

یکی بود، یکی نبود. نرسیده به دروازه شهر خونه ننه سرماست که یک دل نه هزار دل عاشق پیره مرده... قششون قصه امسال و پارسال نیستها... قصه عشقشون هزارسالست نه دوهزارساله شایدم خیلی بیشتر... پیرزنه اول هر بهار خورشید درومده، نیومده پا می‌شه جاشو جم می‌کنه خونه تکونی می‌کنه حیاط و آب و جارو می‌زنه به خودش حسابی می‌رسه پاهاشو حنا می‌زاره دستاش قرمز می‌شن هفت قلم از خط و خال گرفته تا سرمه و سُرخاب و زرک آرایش می‌کنه.

تنبون قرمز و شلیته پرچین می‌پوشه مشک و عنبر به سر و صورت و گیسش می‌زنه... چرا می‌خندید بی معرفتا؟ آخه عاشقه... عاشقی که پیر و جون نداره... داره؟ فرشش رو می‌یاره می‌ندازه رو ایون جلومنظر باغچه که پر از همه جور درخت میوه پر شکوفه و گلای رنگارنگ بهاری... تو یه سینی خوشگل و تمیز سیر و سرکه و سماق و سنجد و سیب و سبزی و سمنو می‌چینه تو یه سینی دیگه هفت جور میوه خشک و نقل و نبات می‌ریزه. پا می‌شه سریع منقل آتیش می‌کنه و قلیون می‌یاره دم دستش؛ اما سر قلیون آتیش نمی‌زاره.. چشم به در تا عمو نوروز بیاد و قلیونو آتیش کنه و دیدنش مهیا بشه. تو همین فکر پیرزنه از خستگی خوابش می‌بره. عمو نوروز می‌یاد اما ننه سرما خوابه... چرتش پاره می‌شه. آی دل غافل عمو نوروز اومد و رفت پیره زنه خوابش برده بود. عمو نوروز رفت تا یه سال دیگه؟... ای پیری پیری پیری.

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «عمو نوروز»، پارسیان دژ، ۱۳۹۳.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1622/pdf/عمو-نوروز.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵